



شاعر جوان کمونیست، علی رسولی

## «هنوز هم مادر»

شلیکی  
لرزه بر قامت لبانش زد  
مادری گریست  
دخترک، خشمگین  
بند گیسوانش را به حادثه سپرد  
نگاهش لغزید  
بر تکه های مضطرب سنگر  
لخته های عاصی ی خون نشست  
طلوع آرام آرام در عزم پیکرش دمید.

ژنرالی  
ماشه ی تاریکی را کشید  
از گذر زود هنگام گلوله  
سرودی بر لبان یک رز  
بی اراده، غمگین  
تیره گشت  
مادری لبانش لرزید  
چریک دوشم جان باخت.

در عزم سنگر  
نارنجکی رها نشد  
سوسوی ستاره ای بر سینه باز ایستاد  
مارش دنیای آسوده  
بر لبان یک رز  
بی اراده، غمگین  
تیره گشت.

مادری در انگشتش ماشه کاشت  
بر جبر دستانش حلقه ی نارنجک بست  
ترانه ی سرخ روئیا را بر سینه نهاد  
تابوتی را با بوی باروت و شورش  
معطر کرد.

"علی رسولی" (اورست)

